

## شال

در قاب پنجره ایستاده‌ای

و دوردست آبی دریا را

ورق به ورق مرور می‌کنی.

در قاب پنجره ایستاده‌ای

تا موهایت در باد منتشر شوند

و گردن روشنت

آرام آرام از بند بال‌های شال بلندت رهایی یابد.

آن‌گونه خیره مانده‌ای که نمی‌توان فهمید از کجای همیشه‌ی تاریخ آمده‌ای؟

ایستاده‌ای تا واژه‌های گرسنه را شیر بنوشانی.

کلمه‌های ناگزیر از پستان‌های سفیدت

شیر می‌نوشند

و شعر می‌شوند.